

با خاطرات بنارس و یادِ حزین*

در خدمتِ استادِ پروفیسور سید امیر حسن عابدی

استاد امیر حسن عابدی را باید از نیکان روزگار و از پارسی‌گویان پارسا دانست. مردی با کوله باری از علم و تواضع و با همیانی از خاطرات از روزگاران دور و نزدیک. با دلی از جنس مهربانی و با زلالی بی‌نظیر. پدر زبان فارسی امروز هند هنوز هم دست یافتنی‌تر و بی‌ریاتر از همه استادان است و کافی است بگویی سلام و با لبخندی مهربان تو را به‌دنیای خوش خاطرات شیرینش میهمان می‌کند. به‌بهانه نشر ویژه‌نامه قند پارسی ویژه حزین و برگزاری کنگره سراسری استادان زبان فارسی هند در بنارس به‌دیدار این استاد فرزانه رفتیم و لحظاتی را با خاطراتش گرم شدیم. این گفتگوی صمیمانه ما با استاد عابدی می‌توانست خیلی طولانی‌تر از این باشد اما رعایت حال استاد را کردیم و همین اندازه نیز برایمان غنیمت بود. یادآوری این نکته نیز ضروری است که در بخشی از این گفتگوها جناب آقای دکتر خواجه‌پیری مدیر مرکز میکروفیلم نور هم حضور داشتند.

استاد! از بنارس بگویید و روزهایی که در آن شهر بودید...

بعضی معتقدند بنارس از قدیم‌ترین شهرهای دنیاست. در کنار رودخانه گنگ هشتاد گهات وجود دارد که هندوها به آن اَسّی گهات می‌گویند، یعنی هشتاد گهات. در کنار رودخانه یک ساختمان بزرگ شیعیان هم وجود دارد.

* این گفتگوها به کوشش سردبیر نشریه (علی‌رضا قزوه) بوده است.

آریایی‌ها از راه ایران آمدند. این برهمن‌ها هم همه از راه ایران آمدند به‌هنگام قبلاً اینجا یک تمدنی بوده که از بین رفته و الان آثاری از آن را پیدا کرده‌اند.

هندوان چهار طبقه بودند. طبقه اول برهمنان، طبقه دوم را چتری می‌گفتند یعنی بهادران و مهاراجه و راجا و سوم کاست تاجران بوده است و پایین‌ترین کاست مردمان عادی بودند که با نامهای «چمار» و «پر» و «دوم» و «پاسی» شناخته می‌شدند و علم هم بیشتر در دست برهمنان بود. من سه سال در بنارس بودم و وطن اصلی من شهر «غازی‌پور» است که در فاصله هفتاد و پنج کیلومتری بنارس قرار دارد.

سالهایی که در بنارس بودید چه می‌کردید؟

درس می‌خواندم. اول شروع کردم به‌عربی خواندن. تقریباً عربی را تا سطوح بالا خواندم اما الان دیگر فراموش کرده‌ام. بعد هم انگلیسی را ادامه دادم...

در زمان ما از علمای بزرگ شهر بنارس یکی علامه رضی بود و یک نفر هم بود به‌نام ملا یوسف که رئیس مدرسه علمیه جوادیه بود. علامه رضی بعدها رفت به‌رامپور. چون نواب رامپور می‌خواست تفسیر بنویسند و میان همه علمای آن روز علامه رضی را انتخاب می‌کنند و وقتی ایشان می‌رود مولانا ظفرالحسن به‌جایشان انتخاب می‌شود و او هم از علمای بزرگ بود و بعد هم پسرشان شمیم‌الحسن جای پدر را پر می‌کنند.

در بنارس یک خانواده بزرگ شیعه هست که در آنجا تا هنوز زندگی می‌کنند. بزرگ آن خانواده مولانا جواد بوده که مدرسه علمیه جوادیه نام اوست و علاوه بر جوادیه مدرسه ایمانیه هم هست که رئیس آن آقای سید احمد حسن است که امام جمعه و جماعت هم هست. بعد از مولانا جواد آقای سجّاد بودند. من ایشان را در بستر مرگ دیدم در لکهنو و هنوز چهره پرنورش پیش من است. جانشین او مولانا طاهر بود که از دوستان من است و مردمان بزرگ مثل استاد بسم الله خان مرید وی بوده‌اند. بسم الله خان بزرگترین شهنایی نواز هند بود. من یک‌بار در بنارس، به‌ملا طاهر گفتم که من می‌خواهم بسم الله خان را ببینم و به‌دیدن بسم الله خان برویم. وقت ریاضت او بود و گفتند او نمی‌تواند کسی را ببیند. گفت بگو ملا طاهر آمده تا اسم ملا طاهر را شنید، آمد. بسم الله خان آن‌قدر مورد احترام بوده که وقتی یک ترن می‌خواست

حرکت کند دیدند اسم بسم الله خان در لیست مسافران ترن است و دیری کرده، ترن را نگه داشتند تا او برسد. یکی دیگر از شاعران بزرگ هند میر انیس بزرگترین شاعر مرثیه‌گو هند بوده که گاهی از لکهنو به بنارس می‌آمد. در ده «دولهی پور» ... و الان قبرش در آنجاست. من نوه او را دیده بودم، پسر او نفیس بود و نوه‌اش دوله صاحب و پسر دوله صاحب هم مردی بزرگ و اهل منبر بود و به‌خانه ما هم می‌آمد. اسمش فائز بود. بنارس شاعر بسیار دارد، اما شاعر بزرگتر از حزین ندارد.

شما چه سالی بنارس در بودید؟

بنده سال ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ م در بنارس به‌درس ملا یوسف و علامه رضی می‌رفتم. من برای ورود به‌دانشگاه بعد رفتم آگرا. چهار سال هم در آگرا بودم.

در کجا درس خواندید؟

کالج سنت جونز که برای فرزندان افسران ارشد انگلیس این کالج را ساخته بودند و هنوز هم هست و در دست مسیحیان است. از آنجا من دکتری گرفتم. استادم حسن قادری بود که از استادان بزرگ هند بود.

استاد چرا از درس فارسی یاد نکردید؟

فارسی در قدیم جزو درس نبود، هرکس فارسی را می‌دانست. در آغاز قرن بیستم هنوز خیلی از رقعات را به‌فارسی می‌نوشتند. هم هندوها و هم مسلمانان. وقتی انگلیسی‌ها آمدند آنها به‌جای فارسی زبان‌های هندی را ترغیب کردند و آنها در اوایل چاره‌ای نداشتند و مجبور بودند به‌فارسی هم احترام بگذارند اما بعداً دیدیم که اهداف‌شان چه بود و دو‌صد سال ماندند و حکومت کردند.

استاد! بنارس شهر هندوهاست اما چندین معابد بودایی هم دارد و در بازدید از این شهر به‌چشم خود دیدم که از کشورهای دیگر به‌خصوص از شرق هند و کشورهای شرق دور هم برای زیارت به‌آنجا می‌آیند. رابطه هندوها و بودایی‌ها و مسلمانان در بنارس چطور بوده ...

برهمنان وقتی آمدند معبد بودایی‌ها را از بین بردند. بزرگ‌ترین دانشگاه بودایی‌ها در پتنا است که هنوز آثار آن هست. مذهب هندوها خیلی مذهب سخت‌گیر و محکم است و روزگاری اینها تحت نفوذ مسلمانان بودند و حالا خود را خیلی بالا کشیده‌اند. یک مجسمه بودا هم در افغانستان هست که من آن را از نزدیک دیده بودم و می‌گویند حالا طالبان آن را خراب کرده‌اند.

استادا! می‌دانید بنارس به چه چیزی معروف است؟

بنارس به صبحش معروف است. چند جا در هند است که معروف است. یکی صبح بنارس. یکی شام آوکه (لکهنو) و یکی هم شب مالوه (در حدود بهوپال) که روزهای گرم و شب‌های سرد دارد.

مردم در بنارس صبح زود برای غسل به رودخانه گنگ می‌روند و از همه جای هند می‌آیند. در قدیم شهرها در طول رودخانه قرار داشت. بنارس و پتنا و لکهنو همه‌شان در طول رودخانه بودند اما حالا دنیا عوض شده و جا کم شده و شهرها وسعت پیدا کرده است.

در مورد حزین و بنارس باید بگوییم که نام این شاعر با نام بنارس، گره خورده، به خصوص با شعر «از بنارس نروم معبد عام است اینجا»ی حزین. نظر شما در این باره چیست؟

حزین شاعران فارسی‌گوی هند را پوچ گو می‌دانست و به آنها می‌گفت شما از پوچ‌گویان بهتر هستید و حقیقت آن است که شعر حزین شعر «آمد» بود و «آورد» نبود. او خودش فارسی زبان بود و شاعرانی چون فردوسی و نظامی و حافظ و سعدی اینها «آمد» هستند اما فارسی زبان مادری ما نبود و ما آن را حاصل کردیم و این «آورد» بود. حتی زبان ابوالفضل فیضی نبود با آن عظمت در نثر و آن کمالات که پیدا کرد باز زبان او «آورد» بود.

یکبار استاد فروزانفر و استادانی از ایران آمده بودند لاهور و دوست داشتند اقبال را ببینند و با او هم صحبت بشوند و فکر می‌کردند شاعری در حد اقبال که آن شعرهای بسیار پخته و روان را گفته بود چقدر خوب صحبت می‌کند. در صورتی که او فارسی را نمی‌توانست بخوبی صحبت کند.

اتفاقاً استاد عزیز در همین هند من با رئیس احمد نعمانی مواجه شدم و او هم شعرهای بسیار خوب و پخته است اما مثل اقبال بهروانی فارسی را حرف نمی‌زند...
 بله البته برخی از استادان و پژوهشگران ما در زبان فارسی هم خوب و قوی هستند.
 الان در بنارس حسن عباس را داریم که پژوهشگر ارزنده‌ای است و سال‌ها ایران هم بوده و مقالات خوبی هم برای زبان فارسی نوشته و به اعتقاد من آدم فاضلی است.
 در دهلی هم یکی به نام نورالاسلام صدیقی دیوان علی خان آرزو را در یک جلد مرتب کرده است.

صحبت از خان آرزو و کتاب تنبیه الغافلین و نقد او بر حزین شد، در مورد حزین و آرزو من معتقدم که آرزو به درجه حزین نمی‌توانست برسد و حزین پرورده فارسی بود، یعنی پدر و مادرش فارسی زبان بودند. من فارسی را حاصل کردم و شما از کودکی آن را آموختید. علی خان آرزو هم این برایش «آورد» بوده. حزین به یک هندی می‌گفت شما از میان پوچ‌گویان بهتر هستی (استاد می‌خندند).

دو سه نفر از ایران بودند که از ترس نادر فرار کردند و به هند آمدند. واله داغستانی و حزین لاهیجی اینها از خوف نادر به هند آمدند چون متصل بودند به خاندان صفوی.

استاد از مقبره حزین در بنارس و خاطرات تان از آنجا بگویید...

من سر قبر حزین زیاد رفته‌ام در فاطمین بنارس که قبرستان شیعیان است. آن سال‌ها که در بنارس بودم و سال‌های بعد هم چند بار دیگر سر قبر حزین رفتم. عاشورا و محرم‌ها در محل مزار حزین مراسم عزاداری برگزار می‌شود. یک‌بار هم دکتر جلالی نائینی که از دانشگاه بنارس دکترا گرفته بودند به هند آمدند، ایشان البته چند نوبت به هند آمدند و یک‌بار باهم به بنارس رفتیم و من به دکتر تاراچند گفتم که به ایشان در دانشگاه بنارس دکترای افتخاری بدهند. بنا بود چند کلمه خطبه بخوانند که ایشان پشت تریبون رفتند و مدام می‌گفت اعلیحضرت و علیاحضرت و آنقدر گفت که دیگر ما خسته شدیم.

استاد آخرین بار که در سمینار استادان شرکت داشتید کی بود؟

الان که من مریض هستم و حدود ده سال است که جایی نمی‌روم اما آقای اظهر و یوسف خیلی زحمت می‌کشند. قبلاً هم آقای نورالحسن انصاری بودند که اولین دبیر

انجمن استادان هند بودند.

من آخرین بار که توانستم بروم حدود ده سال قبل در بیجاپور بود. قبل از آن هم در جاهایی مثل حیدرآباد، پتنا، کلکته و لکنهو و... برگزار شده بود که من هم در آن شرکت داشتم.

حالا دیگر نمی‌توانم بروم. حالا دیگر تماشاگر هستم. می‌گوید:

محفل چو بر شکست تماشا به ما رسید...

در مورد انجمن استادان یادتان هست که اولین کنگره در چه سالی و کجا برگزار شد؟

اولین بار که استادانی از ایران به کنگره استادان زبان فارسی هند آمدند وقتی بود که در بمبئی برگزار شد. استادان و همکلاسان من در دانشگاه تهران هم آمده بودند. شاگردان استاد معین. رئیس لغت‌نامه دهخدا همکلاس من بود که حالا اسمش را در خاطر ندارم...

مرحوم استاد دکتر سید جعفر شهیدی...

بله، ایشان مرد خیلی فاضلی بود و خیلی هم سختگیر بود. ایشان همدوره من بود. انسان بزرگی بود. خدا رحمتش کند.